

Finding a job

 Espen Stranger-Johannessen

 Sunniva Høiby-Øiset

 Sam Saf

 4

 فارسی fa / English en

آلیشا باید کار پیدا کند، چون خانواده اش برای غذا و لباس به پول احتیاج دارند.

...

Alisha needs to find a job because her family needs money for food and clothes.

آلیشا در کشور خودش کار نمی کرد، اما آشپزی او خوبه و از حرف زدن با مردم
خوشش میزد.

...

Alisha did not work in her home country, but she is good at
cooking and likes talking to people.

تھید بتونہ تو یہ رستوران گر کنہ؟ آلیشا تو اینترنٹ دنبل آگھی ہی شغلی میگردہ.

...

Maybe she could work in a restaurant? Alisha searches on the Internet for job postings.

اون یه آگهی پیدا می‌کنه که برای استخدام سرآشپزه. توی آگهی نوشته که کسی
رو می‌خوان که توی رستوران غذا بپزه.

...

She finds an advert for a chef. That is someone who cooks
in a restaurant.

اون میره واسه مصاحبه شغلی. مدیر رستوران بهش میگه که اونو کسی رو می
خوان که بعنوان سرآشپز، آموزش دیده باشه.

...

She goes for the job interview. The restaurant manager
tells her they need someone who has trained as a chef.

آلیشا امید همیشه، از اون در یک دوره آموزشی به نام «غذا و مهمانداری» ثبت نام
میکنه. اون امیدواره که این دوره بتونه بهش کمک کنه در یک رستوران کار پیدا
کنه.

...

Alisha is disappointed, but she takes a course called "Food and hospitality". She hopes this will help her to get a job in a restaurant.

آلیشا مجبوره که به عنوان بخشی از دوره آموزشیش در یک رستوران کار کنه.
اونجا بهش حقوق نمیدن، اها این یک تجربه کاری محسوب میشه.

...

Alisha has to work in a restaurant as part of her training course. She does not get paid, but she gets work experience.

اون جزئیات دوره اش رو به CV اش اضافه میکنه. CV ی رزومه، شرح جزئیات تهم
شغلهای قبلی و همینطور همه کلاسها و دوره های آموزشی گذرانده شده است.

...

She adds the details of the course to her CV. A CV is a
description of all the work she has done and all the courses
she has taken.

دفعه بعدی که آلیشا برای یک مصاحبه شغلی به یک رستوران میره، بهش یک گر پیشنهاد میشه. گر سختیه. اون جید اغلب، عصره یعنی وقتی بچه هاش از مدرسه برمیگردن خونه، سرگردشه.

...

Next time Alisha goes for a job interview at a restaurant, she is offered the job. It is hard work. She often has to work in the evening, when her children are home from school.

اون به خودش افتخر میکنه، چون حالا یک شغل داره و میتونه پول خودش
برای خانوادهش غذا و لباس بخره.

...

She is proud that she has got a job so that she can buy food
and clothes for her family with her own money.



LIDA Stories

lidastories.net

کار پیدا کردن

Finding a job

 Espen Stranger-Johannessen
 Sunniva Høiby-Øiset
 Sam Saf (fa)

